

ملاحظات در باب یادداشتهای شاهنامه* (۲)

سجاد آیدنلو

دانشگاه پیام نور ارومیه

در گذشته ادبی ایران، برخلاف آثاری مانند مثنوی مولوی، دیوان حافظ و گلستان و بوستان سعدی، شرح کاملی بر ابیات شاهنامه فردوسی نوشته نشده است و بزرگان پیشین ما در زمینه به اصطلاح «شاهنامه‌گزاری» به تألیف چند فرهنگ و برگردان متنورداشتهای شاهنامه بسنده کرده‌اند.

شاید برخی از دلایل احتمالی این بی‌توجهی اینها بوده است: ۱) طولانی بودن متن شاهنامه؛ ۲) سادگی صوری آن در مقایسه با متون دیگر؛ ۳) جنبه داستانی آن که درک و دریافت کلی مطالب را آسان‌تر می‌کند؛ ۴) آشنایی ذهن و زبان خوانندگان و شنوندگان حماسه ملی ایران با روایات و ابیات فردوسی بر اثر مجالس متعدد شاهنامه‌خوانی و نقالی؛ و ۵) غلبه ذهنیت‌گرایی بر عینیت‌مداری در جهان‌نگری ایرانی.^۱

صرف‌نظر از بعضی گزیده‌های شاهنامه و گزارشهای دو داستان معروف آن - «رستم و سهراب» و «رستم و اسفندیار» - توجه به شرح کامل و بیت به بیت شاهنامه از آغاز آن، حدوداً از نیمه دوم دهه هفتاد شمسی به طور جدی و رسمی شروع و با کارهایی که منتشر شده، متن‌شناسی شاهنامه

* جلال خالقی مطلق، یادداشتهای شاهنامه، نیویورک: بنیاد میراث ایران، ۱۳۸۵/۲۰۰۶، بخش دوم، (چهارده+۴۴۸ص؛ بخش اول مقاله در نامه ایران باستان، س ۳، ش ۲، ۱۳۸۲، ص ۷۱-۳۹ به چاپ رسیده است؛ با سپاس مجدد از آقای ابوالفضل خطیبی که مجموعه ارزشمند یادداشتهای شاهنامه را در اختیار نگارنده گذاشت.

۱. برای اشاره‌ای کوتاه در این باره، رک. مهري پفر، شاهنامه فردوسی (شرح)، تهران: هیرمند، ۱۳۸۰، ج ۱، ص

در مسیر علمی تری قرار گرفته است و خوشبختانه این موضوع در تغییر نوع نگاه و اعتلای سطح دریافت عموم علاقه‌مندان و خوانندگان شاهنامه نیز مؤثر واقع شده است چنانکه برای نمونه می‌توان وقت و بحث در اختلاف ضبطها و نسخه‌بدلها در بعضی جلسات عمومی شاهنامه‌خوانی را ز بیعت چاپ این‌گونه آثار دانست.

در میان چند شرح شاهنامه، یادداشتهای شاهنامه به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق از یونی‌ویسر است و سه ویژگی بسیار مهم و تقریباً منحصر به فرد دارد. نخست اینکه براساس علمی‌ترین متن انتقادی شاهنامه فراهم آمده است. ثانیاً، حاصل کندوکاوها و مطالعات سی و چندساله یکی از پرکارترین مایه‌ورترین متخصصان شاهنامه است، کسی که زندگانی علمی خویش را فقط و فقط وقف پژوهش در شاهنامه و ادب حماسی ایران کرده است و این یادداشتهای نتیجه نه «تفتن» که «تخصص» اوست. ثالثاً، تقریباً جامع و متنوع است؛ مباحث گوناگون شاهنامه‌شناسی مانند متن‌پژوهی، اسطوره‌شناسی، نقد و تحلیل داستانها، شخصیت‌شناسی، و بررسی مقایسه‌ای و تطبیقی مآخذ داستانها را در بر می‌گیرد. بخش نخست این یادداشتهای که درباره دفتر اول و دوم شاهنامه خالقی مطلق است در سال ۱۳۸۰/۲۰۰۱ منتشر شد و اینک بخش دوم را، که شامل نکات و مسائل دفترهای سوم تا پنجم است، همان ناشر پیشین در آمریکا (نیویورک) به چاپ رسانده است.

این بخش نیز بسان بخش نخست به دو قسمت کلی «توضیحات» و «واژه‌نامه» تقسیم می‌شود و مهم‌ترین موضوعاتی که در قسمت توضیحات آن مطرح و بررسی شده عبارت است از: معنای مصراعها، ابیات، معنای لغات و ترکیبات، توضیح درباره نسخه‌بدلها و علت گزینش ضبط متن یا به حاشیه بردن برخی بیتها، اشاره به نکته‌های آیینی در شاهنامه، اصلاح شماری از قرائتها و ضبطهای متن، بررسی و مقایسه گزارشهای منابع مهم تاریخی در پایان هر داستان یا پادشاهی - یکی از دقیق‌ترین و سودمندترینها در داستان «رستم و اسفندیار» است - توضیح و سنجش سرشت و منش بعضی شخصیتها در متون اوستایی، پهلوی و شاهنامه، تحلیل‌های کوتاه اما نکته‌سنجانه از برخی داستانها، توصیف سبوه‌های داستان‌پردازی فردوسی، تحلیل و ویژگیهای اشخاص، اشارات گهگاهی به تفاوت‌های شاهنامه منظومه‌های پهلوانی دیگر، و تأکید و تصریح مکرر بر مکتوب بودن منابع فردوسی به استناد قرین‌رناگون به دلیل پافشاری غیرعلمی چند تن از محققان غربی بر فرضیه شفاهی بودن مآخذ شاهنامه.^۲

۲. برای آشنایی با این دیدگاه، رک. الگا دیویدسن، شاعر و پهلوان در شاهنامه، ترجمه فرهاد عطایی، تهران: نشر ریح ایران، ۱۳۷۸؛ الگا دیویدسن، ادبیات تطبیقی و شعر کلاسیک فارسی، ترجمه فرهاد عطایی، تهران: نشر و پژوهش رزان روز، ۱۳۸۰؛ و برای رد و نقد آن، از جمله رک. محمود امیدسالار، «سه کتاب درباره فردوسی و شاهنامه»، ستاره‌های شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۱، ص ۱۵۲-۱۳۱؛ محمود امیدسالار، «در دفاع از فردوسی»، ترجمه ابوالفضل خطیبی، نامه فرهنگستان، س ۳، ش ۴، ۱۳۷۶، ص ۱۴۰-۱۳۰؛ جلال خالقی مطلق، «در پیرامون منابع فردوسی»، ایزن‌شناسی، س ۱۰، ش ۳، ۱۳۷۷، ص ۵۳۹-۵۱۲.

واژه‌نامه ۷۷ صفحه‌ای بخش دوم یادداشتهای نیز، همچون واژه‌نامه بخش نخست، فعلاً دقیق‌ترین رهنمائی است که درباره لغات، ترکیبات و حروف شاهنامه تدوین شده است. اگر به دیده انصاف و صرفاً از منظر معیارهای علمی بنگریم، خالقی مطلق در تصحیح و تحقیق شاهنامه به‌تنهایی کاریک بنیاد و گروه پژوهشی را انجام داده است و:

همانا که تا رستخیز این سخن میان بزرگان نگردد کهن

* * *

(۱) جهانجوی از این چار بُد بی‌نیاز همش بخت سازنده بود از فراز

۳(۱۳/۴/۳)

«از فراز یعنی 'از آغاز'» (ص ۲ یادداشتهای).
* در این بیت برای «فراز» معنای «بالا، آسمان» پیشنهاد می‌شود که در شاهنامه به کار رفته است (← خالقی ۱/۱۷۶/۱۸۴): از آسمان نیز بخت یار و موافق او (کیخسرو) بود.

(۲) و ز آنجایگه سوی شاه آمدند به دیدار فَرخ کلاه آمدند

(۴۰/۶/۳)

«فَرخ کلاه یعنی 'تاج خجسته' که در اینجا نماد شکوه پادشاه و پادشاهی است» (ص ۳).
* دقیق‌تر آن است که «فَرخ کلاه» صفت جانشین موصوف (کیخسرو) دانسته شود: به دیدار (کیخسرو) خجسته تاج آمدند نه اینکه برای دیدن خود تاج.

(۳) به پیش خداوند گردان سپهر برفت آفرین را بگسترد مهر

(۱۰۰/۹/۳)

«آفرین یا به معنی 'نیایش' است و یا به معنی 'آفریننده، خداوند' و گویا در اینجا در این معنی دوم محتمل‌تر است... به پیش خداوند رفت و آفریننده را مهربانی نثار کرد و به ستایش پروردگار پرداخت» (ص ۴).

* از آنجا که «آفرین» به معنی «آفریننده» هم تاحدودی غریب و نامأنوس است و هم به سبب ترکیب «خداوند گردان سپهر» در مصراع نخست، بیت را دچار حشو می‌کند ظاهراً همان معنای اول محتمل‌تر است: در برابر یزدان به منظور نیایش و سپاس اظهار بندگی و شوق کرد.

(۴) به روز جوانی تو کردی رها مرا بی سپاه از دم ازدها

(۱۰۳/۹/۳)

«حرف اضافه از در اینجا در معنی 'در' به کار رفته است» (ص ۴).

* در این صورت، مفهوم بیت شکوه آمیز خواهد بود: خداوندا، به روزگار جوانی تو مرا در دم ازدها رها کردی و به دست بلایا سپردی، حال آنکه مراد کیخسرو سپاس‌گزار از یزدان به سبب نجات او از دست افراسیاب و توران زمین است و فعل جمله با حرف اضافه «از» در همان معنای اصلی این حرف (رها کردن از جایی/کسی) مفهوم مورد نظر را می‌رساند: تو مرا از دست افراسیاب رهانیدی.

(۵) زمینی که پیوسته‌ی مرز تست بهای زمین درخور ارز تست

(۲۵۵/۱۷/۳)

«این بیت جمله‌ای میان‌فروزد (معترضه) است و مضمون آن پیچیدگی دارد. گویا می‌گوید: ارزش آن سرزمینی را که با سرزمین تو همسایه است باید با ارج تو سنجید. یعنی اگر مردم آنجا تو را می‌شناسند و زیردست و باج‌گزار تو هستند آنها را باید به حال خود گذاشت و گرنه گوسمالی داد و فرمانبردار کرد» (ص ۵).

* در چند بیت قبل، رستم از فرمانبرداری شهری در زابلستان از توران و باژ دادن آنها به افراسیاب اظهار ناخشنودی می‌کند و از کیخسرو می‌خواهد که در صورت صلاحدید «لشکری بزرگ» را به همراه یلی سترگ روانه آن شهر کند. در بیت ماقبل این بیت هم کیخسرو به رستم پاسخ می‌دهد که: بین تا سپه چند باید به کار + تو بگزین از این لشکر نامدار؛ با توجه به این دو نکته (یعنی تأکید رستم برای فرستادن سپاهی بزرگ به منظور گشودن آن شهر و سپردن کیخسرو گزینش و آرایش لشکر را به رستم) معنای پیشنهادی دیگر این است: ارزیابی اهمیت و اقتدار شهری که نزدیک سرزمین محل سکونت توست، تنها سزاوار توست و از عهده تو برمی‌آید. به عبارت دیگر، تو (رستم) از توان و آمادگی نظامی آن شهر آگاه‌تری و می‌توانی لشکر لازم را برای فتح آن انتخاب کنی و بیاری.

(۶) ز بازوش پیکان برندان بدی (۱) همه در دل سنگ و سندان بدی

(۳۰۲/۲۰/۳)

«گویا باید برندان را پرندان و مصراع را با لحن پرسش خواند (با زدن ادات پرسش)» (ص ۶).

* ظاهراً به جای «با لحن پرسش (با زدن ادات پرسش)» حالت مشروط با حذف ادات شرط درست است و این از معنایی هم که خود محقق برای بیت ارائه داده است برمی‌آید. مصراع نخست شرط و مصراع دوم جواب آن است.

(۷) چو خسرو ز توران به ایران رسید
یکی مغفر شاه شد ناپدید
گمانی همی آن برم بر سرش
زره با میان خسروانی برش
(۱۵۵-۱۵۶/۳۷/۳)

«ناپدید در اینجا به معنی گم شده، ازدست رفته، دزدیده، نیست بلکه به معنی 'رفته' ← بخشیده» است. . . . گمان می‌کنم که آن ترگ سیاوش را بر سر دارد» (ص ۱۲-۱۳).

* در این دو بیت که از زبان تخور به فرود و دربارهٔ بهرام گودرز است، چون سخن از آمدن «خسرو» از توران به ایران است، منظور باید همان «کیخسرو» باشد نه سیاوش زیرا سیاوش هرگز از توران به ایران نمی‌آید. از این روی، «مغفر شاه» ترگ کیخسرو است که بهرام بر سر گذاشته و موضوع این ترگ و گم شدن یا بخشیده شدن آن در شاهنامه نیامده است و فعلاً روشن نیست.

(۸) بروگر کند باد کلکم گذار
اگر زنده ماند به مردم مدار
(۲۵۹/۴۳/۳)

«اگر باد تیر من بر او بگذرد جان به جان آفرین خواهد داد و اگر نداد، همانا او را نه از شمار مردم که از شمار دیوان بگیر» (ص ۱۴).

* برای مصراع دوم با قرائت «اگر زنده مانم به مردم مدار» پیشنهاد دیگر این است: اگر در برابر تیر من زنده بماند، مرد نیستم. مشابه این مصراع - و این بار با خوانش پیشنهادی نگارنده - در خود متن خالنی مطلق آمده است (← ۳۰۳/۳۲۷/۳).

(۹) کشنده سیاوخش چاکر نبود
به بالینش برکشته مادر نبود
(۴۹۲/۵۸/۳)

«کسی که سیاوخش را کشت (کسی چون افراسیاب بود و نه) بنده فرمانبری (چون کسانی که فرود را کشتند)» (ص ۱۸).

* پیشنهاد برای گزارش مصراع اول: قاتل سیاوش، دوست و مطیع او نبود اما کشتگان فرود یاران و هم‌رایان او بودند (کشندهٔ سیاوش بیگانه بود و قاتلان فرود خودی).

(۱۰) چو بفشارد ران هیچ نگرارد پی
سوار و تن باره پر خاک و خوی
(۱۰۷۵/۹۲/۳)

* در توضیح این بیت باید یادآوری شود که در متن، املائی «نگذارد» درست است.^۴

(۱۱) سرانجام ترسم که پیروزگر
نباشد جز از دشمن کینه‌ور
(۳۳۲/۱۲۵/۳)

۴. پرداختن به این نکات از آن روی است که در یادداشتهای شاهنامه بارها این‌گونه خطاهای متن اصلاح شده است.

«پیروزگر در اینجا کنایه از 'خداوند' است» (ص ۳۷).

* اما با توجه به دو بیت پیش و حتی سیاق خود این بیت، «پیروزگر» در همان معنای «فاتح» است. (توس به گودرز می‌گوید که) بیم دارم که عاقبت در این نبرد، دشمن «پیروز» شود.

(۱۲) چنان دید روشن روانش به خواب که رخسند شمع برآمد ز آب
(۶۹۷/۱۴۹/۳)

در بارهٔ مصراع دوم نوشته‌اند: «کنایه از 'برآمدن خورشید از دریا' است» (ص ۴۴).

* اما تصریح بیت بعد به بودن «شمع رخشان» در کنار تخت عاج (بر شمع رخشان یکی تخت عاج ...). نشان می‌دهد که در اینجا نیز «شمع» در معنای اصلی خود به کار رفته است و نه به استعاره از آفتاب. «برآمدن شمع از آب» تصویر ویژهٔ خوابهای شاهنامه است (برای نمادشناسی آن، رک. کزازی، ۱۳۸۳: ۵۲۸-۵۲۷).

(۱۳) جهانجوی در زیر یولاد بود به خفتاش بر تیر چون باد بود
(۱۲۷۲/۱۸۲/۳)

«تیر اشکبوس بر خفتان رهام چون وزش باد بی‌اثر بود» (ص ۵۴).

* با توجه به بیت ۱۲۷۰ که می‌گوید: بر آویخت رهام با اشکبوس ... و بیت ۱۲۷۱ که: (رهام) بر آن نامور تیر باران گرفت ... و نیز برتری اشکبوس بر یهلوانان ایرانی در دنبالهٔ ابیات، پیشنهاد می‌شود که در بیت مورد بحث مراد از «جهانجوی» اشکبوس و فاعل نامذکور «رهام» دانسته شود: تیر رهام بر خفتان اشکبوس کارگر نبود.

(۱۴) تهمتن بر آسفت و با طوس گفت که رهام را جام باده است جفت
(۱۲۷۸/۱۸۲/۳)

معنای مصراع دوم: «گویا این رهام مست است و نمی‌داند چه می‌کند و چه باید بکند» (ص ۵۴).
* پیشنهاد نگارنده: رهام اهل بزم است نه رزم.

(۱۵) کجا تیر او بگذرد بر درخت ندانم چه دارد به دل شوربخت
(۱۳۱۹/۱۸۵/۳)

«شوربخت یعنی 'بدبخت، تیره‌بخت' و گویا نفرین پیران به کشندهٔ اشکبوس یعنی رستم است که پیران هنوز او را نمی‌شناسد» (ص ۵۵).

* به احتمال بسیار «شوربخت» ترکیب وصفی مقلوب و به معنای «بخت شور، سرنوشت شوم» است: نمی‌دانم تقدیر بد در چه اندیشه‌ای است؟ (تا چه بازی رخ نماید روزگار).

(۱۶) چو تن زیر چرم پلنگ اندر است همانا که رایش به جنگ اندر است
(۱۶۴۵/۲۰۵/۳)

«خواست از چرم پلنگ همان 'ببر بیان' است که 'پلنگینه' نیز نام دارد» (ص ۶۱).

* «پلنگینه» نام دیگر «ببر بیان» نیست بلکه به جنس آن که از چرم پلنگ است اشاره دارد. ۵ در بیت مورد ارجاع شارح هم «پلنگ» ناظر بر جنس رزم‌جامه است.

(۱۷) کنون از کمند تو ترسیده شد روا بد که ترسیده از دیده شد
(۱۸۷۸/۲۱۹/۳)

«اکنون پیران از کمند تو ترسیده است و سزاوار است و شگفت نیست که ترس‌خورده خود را پنهان کند و بگریزد (امروز عامیانه: ترسید و زد به چاک! ترسید و فلنگ را بست)» (ص ۶۵).

* محقق «از دیده شدن» را «نهان گشتن» معنی کرده است. وجه دیگر چنین است: پیران از آنچه دیده بود (منظور: پهلوانی رستم) ترسید. در این گزارش، فعل جمله بسان مصراع اول «ترسیده شد» و «از دیده» به معنی «آنچه دیده» است.

(۱۸) برو آفرین کرد گودرز و طوس که خورشید بر تو ندارد فسوس
(۱۸۹۸/۲۲۰/۳)

معنای مصراع دوم: «مباد روزی که خورشید از ندیدن و نبودن تو افسوس خورد» (ص ۶۵).
* گزارش پیشنهادی: خورشید هم نمی‌تواند تو را به سخره و استهزا بگیرد.

(۱۹) ستاره‌های نیزه به گرد اندرون ستاره بیالود گفתי به خون
(۲۰۰۳/۲۲۷/۳)

«سرنیزه‌ها در میان گرد آوردگاه گویی ستارگانی بودند به خون آلوده» (ص ۶۷).

* شارح «ستاره خون‌آلود» را مشبّه به «ستان» گرفته است، اما با در نظر داشتن تصویر بیت قبل، که از شدت تیراندازی رخ آفتاب تیره شده، برای بیت مورد بحث هم این معنا پیشنهاد می‌شود: نیزه‌های آن کارزار چنان بلند و نافذ بودند که گویی سرنیزه‌شان به ستارگان می‌رسید و آنها را زخم‌دار و خونین می‌کرد.

(۲۰) سرافراز را در میان آورند تومنند را سر زیان آورند
(۲۰۲۹/۲۲۹/۳)

«تومند در اینجا یعنی تن‌دار، دارای تن، زنده؛ هر سواری را که نامی و نژاده است در چنبر آورید و سر او را زیان تن او کنید (سرش را از تن ببرید!)» (ص ۶۷).

* با توجه به ابیات پیشین که شنگل از نبرد رستم می‌گریزد و نزد خاقان می‌رود و خاقان به سپاه فرمان حمله گروهی می‌دهد، در اینجا منظور از «سرافراز» و «تومند» تنها شخص رستم است نه نژادگان لشکر ایران، و خاقان به سپاه خویش دستور می‌دهد که به صورت هم‌گروه تهمتن را محاصره کنند و بکشند (نیز ← بیت‌های ۲۰۳۵-۲۰۳۳).

(۲۱) همه میمنه گیو تاراج کرد درو دشت چون پر درآج کرد
(۲۱۹۷/۲۳۹/۳)

«گیو هرچه در بال راست سپاه مانده بود تاراج کرد و از آن‌همه خواسته که از دشمن برجای مانده بود درو دشت آوردگاه به زیبایی پر درآج شده بود» (ص ۷۰).

* پیشنهاد می‌شود که «پر درآج»، چنانکه باز در شاهنامه می‌بینیم (از خون مرز چون پر درآج شد ← خالقی - امیدسالار ۶/۳۹۵/۴۴۳)، مشبّه به «خون بسیار» گرفته شود: گیو، دشت آوردگاه را از کشتگان فراوان (و خون آنها) مانند پر درآج، سرخ کرد.

(۲۲) شما سر به آسایش و خوابگاه سپردید و دشمن به رنج و به راه
(۲۲۵۹/۲۴۳/۳)

«به رنج یعنی رنج‌دیده (و دل پر از کینه)؛ شما در خوابگاه سر به آسایش گذاشته‌اید و دشمن که از شکست دلش پر از کینه است در راه (منتظر فرصت مناسب)» (ص ۷۱).

* چند بیت قبل، تورانیان با استفاده از خواب و غفلت ایرانیان گریخته‌اند و این بیت مربوط به عتاب رستم با سپاه ایران است. لذا به نظر می‌رسد که در مصراع دوم، فعل «سپردند» به قرینه «سپردید» حذف شده و عبارت فعلی «سر به رنج و راه سپردن» باشد: شما سر به آسایش سپردید و دشمن رنج و راه (گریز) را برگزید (سر به رنج و راه سپرد).

(۲۳) چنین گفت کافور با سرکشان که سندان نگیرد ز پیکان نشان
(۲۴۴۹/۲۵۵/۳)

مصراع دوم: «تیر ما بر اینان که به سختی سندان‌اند کارگر نیست» (ص ۷۴).

* چون در بیت پیش سپاه ایران بر لشکر کافور تیر باران می‌کنند، در این بیت منظور کافور این است که تیر آنها (ایرانیان) بر ما که چون سندانیم بی‌اثر است.

(۲۴) ابا مغز پیکان همی راز گفت به بدسازگاری همی گشت جفت
(۲۴۴۴/۲۸۱/۳)

«تير (چنان سرها را مى شكافت و در آنها فرو مى رفت كه گويى) بيكان جفت مغز است و با آن راز مى گويد. در آن روز، بد و نيك از يكديگر بازشناخته نبودند (۴)» (ص ۷۵).

* براى نگارنده دقيقاً معلوم نيست كه شارح جمله «در آن روز، بد و نيك از يكديگر بازشناخته نبودند» را از کدام قسمت بيت استنباط كرده است، اما اگر نظر ايشان متوجه مصراع دوم بوده باشد، كه احتمالاً اينگونه است، بايد گفت معناى مصراع طبق ضبط متن ايشان چنين است: بيكان، جفت بد و ناسازگارى براى مغز بود (زيرا موجب تباهى و نابودى آن مى شد). در واقع، به لحاظ دستورى، «بده سازگارى» قيد تركيب «جفت گشت» است و اين برداشت از ضبط مصراع دوم در نسخه فلورانس هم تأييد مى شود: «نه بر سازگارى همى گشت جفت» (چاپ عكسى، ص ۳۶۴). ضمناً خالقى مطلق در نسخه بدلهاى متن (۳/۲۵۸/زيرنويس ۱) ضبط فلورانس را «به بر...» خوانده است كه درست آن «نه بر» است و در عكس دست نويس، نقطه دقيقاً بالاي حرف ديده مى شود.

(۲۵) بگشتيم گرد دز اندر بيسى نديديم جز كنده درمان كسى
(۲۵۲۳/۲۶۰/۳)

مصراع دوم: «شناسه پيوسته 'مان' به جاى آنكه به فعل 'نديديم' يا بر مبهمات (كسى) بسته گردد، بر اسم (در) بسته شده است: بسيار پيرامون دز گشتيم ولى كسى از ما درى به دز نيافت و آنچه بود خندق بود گرداگرد دز» (ص ۷۶).

* چون در بيتهاى پيشين اشاره اى به بودن خندق در اطراف دز بيداى نيست و اين رستم و سپاه ايران است كه براى رخنه در حصار: «پس باره زان پس بكندن گرفت»، پيشهاد مى شود كه در مصراع دوم، «درمان» واژه ساده - از نظر دستورى - و به معناى «چاره» دانسته شود: چون نتوانستيم به دز وارد شويم، تنها راه چاره را كندن/ايجاد رخنه در ديوار حصار دانستيم.

(۲۶) بيامد تن من ز زين برگرفت بدو مانده در لشكر اندر شگفت
(۲۵۴۰/۲۶۱/۳)

* پيشهاد مى شود كه در يادداشت مربوط به اين بيت اشاره شود كه در مصراع دوم، «در» در چاپ عكسى نسخه فلورانس (ص ۳۶۶) «دو» خوانده مى شود كه ضبط درستی است و بايد در متن آورده شود. صورت «دو لشكر بدو مانده اندر شگفت» در دست نويشهاى قاهره (۷۴۱ هـ ق)، قاهره (۷۹۶)، بریتانیا (۸۴۱) (← ۳/۲۶۱/زيرنويس ۹) و سعدلو (دايره المعارف بزرگ اسلامى، ص ۳۲۱) نیز تأييدى است بر ضبط «دو» در فلورانس.

(۲۷) چو پيش صف آمد يل شيرگير ننگه گرد پولاد برسان تير
(۲۷۸۵/۲۷۸/۳)

* در مصراع دوم «گرد» باید به «کرد» اصلاح شود.

(۲۸) جهانی به آیین شد آراسته می و رود و رامشگران خواسته

(۲۸۳۸/۲۸۱/۳)

«می در اینجا 'بوی خوش و گلاب' است و در این معنی بسیار آمده است» (ص ۸۰).

* اما ظاهراً در این بیت «می» در همان معنای معروف خود است و در بیت بعدی (۲۸۳۹) معنای «بوی خوش» برای آن مناسب است: اسباب طرب (رود و رامشگران) و بزم (باده) آماده بود.

(۲۹) دلم شادمان شد ز یولادوند که بفزود بر بند یولاد بند

(۲۸۸۱/۲۸۵/۳)

«شاعر دربارهٔ داستان دراز کاموس که او با وسواس چیزی از آن زده است، به مطایبه می‌گوید: دلم از یولادوند (که سرگذشت او پایان داستان کاموس است) شاد شد که این داستان دراز را بست و بر قفل یولادینی که بر در آن زده شده بود قفلی دیگر هم زد و آن را دوقفله کرد!» (ص ۸۰).

* معنای مصراع دوم چندان استوار و دلنشین نیست. آیا می‌توان طبق نظریه یکی از شارحان شاهنامه، «بند یولاد» را استعاره از «سخن فردوسی» دانست (رک. کزازی، ۱۳۸۳: ۷۲۱) و مصراع را چنین گزارش کرد: (با نظم داستان یولادوند) حلقهٔ محکمی بر زنجیرهٔ نظم/سلسله روایات شاهنامه انزوده شد (؟) در هر حال، معنای روشن و دقیقی از مصراع دوم بر نمی‌آید و چنین می‌نماید که فردوسی آن را برای تکمیل بیت و به‌ضرورت آورده است.

(۳۰) بدان چشمه آمد کجا خفته بود بدان دیو بدگهر آشفته بود

(۸۴/۲۹۳/۳)

* در مصراع دوم «بد گهر» صحیح است.

(۳۱) فرستاد پیلان بر پیل شاه که بر شیر پیلان بگیرند راه

(۱۵۷/۲۹۸/۳)

«در جنگها هم فیل می‌بردند و هم شیر: می‌گوید: رستم فیلهایی که با خود آورده بود به گروه فیلهای شاه فرستاد (تا در جنگها) راه را بر شیران دشمن بگیرند» (ص ۸۷).

* از آنجایی که در جنگهای شاهنامه نمونه‌ای از حضور شیر در میدان نبرد نیست، شاید دقیق‌تر آن باشد که در اینجا «شیر» استعاره از «پهلوانان دشمن» انگاشته شود.

(۳۲) بیمای می تا یکی داستان ز دفترت برخوانم از باستان

(۱۹/۳۰۵/۳)

مراگفت: گر چون ز من بشنوى به شعر آرى از دفتر پهلوى

(۲۲/۳۰۶/۳)

«دفتر اشاره به شاهنامه ابومنصورى است ... خواست از دفتر پهلوى همان دفتر در بيت ۱۹ و خواست شاهنامه ابومنصورى است» (ص ۸۹).

* خالقي مطلق در يادداشتهای شاهنامه (ص ۹۱) معتقد است که داستان «بيزن و منيزه» از سروده‌های جوانى فردوسى است و او اين روايت را پيش از آغاز نظم شاهنامه، مستقلاً به نظم درآورده است (و نيز رک. خالقي مطلق، ۱۳۸۱: ۳۹۳ و ۴۰۲-۴۰۰). بر اين اساس، «دفتر» و «دفتر پهلوى» در در بيت يادشده از داستان «بيزن و منيزه» نمى‌تواند شاهنامه ابومنصورى باشد چون به تصريح خود فردوسى در ديباچه شاهنامه، او تا پيش از کشته شدن دقيقى و تصميم به ادامه کار او (يا همان آغاز رسمى نظم شاهنامه) به متن شاهنامه ابومنصورى دسترسى نداشته است و اگر سرايش «بيزن و منيزه» مربوط به قبل از اين زمان باشد، مأخذ آن شاهنامه ابومنصورى نخواهد بود.^۶

(۳۳) همى غم خورم تا بد آرام من نجنبند كسى كم كند نام من (؟)

(۳۴۵/۳۳۱/۳)

«غم من از اين است که در خانه من، كسى که نام مرا نگه دارد پيدا نشود (زيرا در جنگ با ايرانيان که به کين خواهى سياوش آمدند و خواهند آمد، کشته شدند و خواهند شد) و در نتيجه نام من کم يا گم مى‌شود (؟)» (ص ۹۹-۹۸).

* پيشنهاد نگارنده: من (پيران) پيوسته مراقب و نگران آنم که در اقامتگاه/سرزمين كسى كارى نکند که موجب ننگ و نابودى شود. مضمون بيت بعد هم که پيران به اندرزه‌های خويش به افراسياب اشاره دارد تا حدودى مؤيد معنای پيشنهادى است که مصلحت‌اندیشى و عاقبت‌بينى پيران را بيان مى‌کند.

۶. برخى از شاهنامه‌شناسان، منبع داستان «بيزن و منيزه» را هم شاهنامه ابومنصورى مى‌دانند. رک. محمود اميدسالار، «هفت‌خان رستم، بيزن و منيزه و نکاتى درباره منابع و شعر فردوسى»، جستارهای شاهنامه‌شناسى و مباحث ادبى، تهران: بنياد موقوفات دکتر محمود افشار، ص ۲۰۱-۱۹۴؛ ابوالفضل خطيبى، «يکى نامه بود از گه باستان (جستارى در شناخت منبع شاهنامه ابومنصورى)، نامه فرهنگستان، س ۵، ش ۳، ۱۳۸۱، ص ۷۰-۶۷؛ ابوالفضل خطيبى، «بيزن و منيزه»، دايره‌المعارف بزرگ اسلامى، تهران: مرکز دايره‌المعارف بزرگ اسلامى، ۱۳۸۳، ج ۱۳، ص ۴۰۶-۴۰۷.

A. Khatibi, "On the Source of the Story of Bizhan and Manizha", in T. Daryaei and M. Omidsalar, eds., *The Spirit of Wisdom. Essays in Memory of Ahmad Tafazzoli*, Costa Mesa, California: Mazda Publishers, 2004, pp. 103-112.

(۳۴) دودستش به زنجیر برکش به غل یکی بند رومی بکردار پیل

(۳۸۱/۳۳۲/۳)

«... بند رومی یعنی 'دستبند ساخت روم'...» (ص ۹۹).

* درباره «رومی» این نکته را هم باید در نظر داشت که بر پایه برخی قراین، احتمالاً به معنای نوعی فلز (از قبیل مس و روی و ...) بوده است (رک. استاجی، ۱۳۸۱: ۶۵۵-۶۵۱) و در این صورت «بند رومی» یعنی بندی که از جنس آن نوع فلز خاص است، مشابه مثلاً بند آهنی. پس از چند بیت نیز کاربرد «رومی» - بدون هیچ موصوفی - در کنار «آهن» و «زنجیر» معنای مذکور را استوار می‌کند: ز سر تا به پایش بد آهن بیست + به رومی میان و به زنجیر دست (۳۹۶/۳۳۴/۳).

(۳۵) ازو کین کشیدن بسی کار نیست سنان مرا پیش، دیوار نیست

(۴۸۸/۳۴۰/۳)

«کشیدن گرگین کار آسانی است و او در برابر نیزه من دیوار که نیست» (ص ۱۰۱).

* گزارش پیشنهادی برای مصراع دوم: در برابر نیزه من هیچ مانعی وجود ندارد. به سخنی دیگر، بی هیچ بیم و پروایی می‌توانم گرگین را هرگاه که خواستم بکشم.

(۳۶) زیبوند و خویشان شده ناامید گیارنده برسان بک شاخ بید

(۵۷۸/۳۴۷/۲)

«گیارنده می‌تواند یکی از چند واژه گویشی دست‌نویس ف باشد، به جای گذارنده و به معنی 'به‌سربرنده'» (ص ۱۰۳).

* پرسشی که پیش می‌آید این است که آیا واژه گویشی «کاتب» یک نسخه را می‌توان سروده اصیل خود «فردوسی» تلقی کرد و به متن تصحیح برد؟ اگر قرآینی در دست نباشد که فردوسی نیز «گذارنده» را «گیارنده» تلفظ می‌کرده و می‌نوشته است، که ظاهراً نیست، این صورت را باید از مصادیق «هر ضبط دشواری همواره برتر و اصیل نیست» محسوب کرد^۷ و به حاشیه برد.

(۳۷) که هرگز بدین دودمان غم نبود فروزنده‌تر زین چنان کم شنود

(۶۰۶/۳۴۹/۲)

مصراع دوم: «از این دودمان گودرز و گویو چنانکه شنودم فروزنده‌تر یافت نمی‌شود» (ص ۱۰۴).

* برای مصراع دوم این معنا پیشنهاد می‌شود: تا جایی که من (کیخسرو) شنیده‌ام (و می‌دانم) برای خاندان گودرز و گویو اندوهی سوزناک‌تر از این (گرفتاری بیژن) روی ننموده است. در این گزارش

۷. درباره «گیارنده» در این بیت، همچنین رک. جويا جهان‌بخش، «گیارنده واژه‌ای در شاهنامه»، گلچرخ، ش

«فروزنده» به معنای مجازى «سوزنده و جان‌گزا» به کار رفته است. معادل مفهومی این بیت باز در همین داستان «بیزن و منیزه» آمده است (۷۷۴/۳۶۱/۳ ←)

(۳۸) از آن هوی هوی و جرینگ درای
بکر دار طهمورتی کزّه نای
(۱۸۷۴/۳۶۹/۳)

«طهمورتی کزّه نای به معنی 'سرنای طهمورثی' بر نگارنده شناخته نیست» (ص ۱۱۲).

* به گزارش زین الاخبار، دیوان برای تهمورث «طنبور» می‌سازند (← گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲). بر این اساس، آیا ترکیب مذکور می‌تواند با انتساب اختراع «طنبور» به روزگار او مرتبط باشد؟

(۳۹) از اسپ اندر آمد گو شیر تر
ز ره دامنش را بزد بر کمر
(۱۰۴۹/۳۸۰/۳)

«پس از زره کسره اضافه به نیاز وزن افتاده است» (ص ۱۱۵).

* چون اصل این ترکیب «دامن زره» است که در اینجا مقلوب شده، نیازی به کسره اضافه ندارد و سکون (ه) به دلیل ضرورت وزنی نیست.

(۴۰) نگهبان دیده برآمد ز دور
همی دید راه سواران تو
(۱۱۲۲/۳۸۶/۳)

* در قافیة مصراع دوم «تور» درست است.

(۴۱) سیه مار کورا سر آید بکوب
ز سوراخ بیجان شود پیش خوب
(۷۶/۸/۴)

«مار را همانگه که سر از سوراخ بیرون می‌آورد (پیش از آنکه آسیبی بزند) بکش و البته اگر در همان سوراخ که هست کشته شود بهتر» (ص ۱۲۵).

* در عکس نسخه فلورانس (ص ۴۱۰) قافیة مصراع دوم «چوب» خوانده می‌شود که همان «چوب» در دست‌نویسهای دیگر است (برای این نسخ ← ۸/۴/زیرنویس ۹). «بیجان» و «بش» را هم می‌توان «بیجان» و «پیش» خواند و «بکوب» را در مصراع اول، «به کوب». با این ضبط و قرائت: «سیه مار کورا سر آید به کوب + ز سوراخ بیجان شود پیش چوب». معنای بیت چنین خواهد بود: ماری که مرگ او در ضربه چوب است، خود از سوراخ به سوی چوب‌دستی می‌خزد (و نیز رک. فردوسی، ۱۳۷۹: ۲۲۱ مقدمه؛ کزازی، ۱۳۸۴: ۵۱۳). مفهومی که از بیت با ضبط پیشنهادی^۸ برمی‌آید، بیشتر و بهتر از متن خالقی مطلق با بیت پیشین و به طور کلی موضوع ابیات

۸. این ضبط در شاهنامه تصحیح مصطفی جیحونی (۷۷/۷۸۰/۲) آمده و در چاپهای مول (۷۸/۸۸۴)، مسکو (۷۸/۹۰/۵) و ویرایش قریب - بهبودی (۷۸/۲۷۲/۲) فقط مصراع دوم مطابق صورت پیشنهاد شده است.

این بخش، که پیش‌دستی افراسیاب در حمله به ایران است، سازگاری دارد و تمثیلی است برای خطر کردن افراسیاب و این معنی که سرنوشت او را به پای خویش به کام و دام مرگ کشانده است.

(۴۲) سواران ما گر به بار اندرند نه ترکان به رنگ و نگار اندرند

(۳۹۴/۲۷/۴)

«اگر سواران ایرانی در دلآوری همچون درختی بارورند، سواران ترکان نیز چون زنان سرگرم آرایش و بزک نیستند (که ما آسان بر آنان پیروز گردیم)» (ص ۱۲۹).

* با توجه به بیت بعد در وصف تورانیان که: همه شوربخت‌اند و برگشته‌سر + همه دیده برآب و پر خون جگر، این گزارش برای بیت پیشنهاد می‌شود: اگر سواران ما (ایرانیان) - به دلیل تأخیر در آغاز نبرد و طول نبرد - رنجور و ملول‌اند، تورانیان هم در آرامش و آسودگی نیستند (آنها نیز خسته و برآشفته‌اند).

(۴۳) به چاره همی بازگردانیم نگیرم فریبت، مگردانیم

(۵۷۹/۳۸/۴)

«در این بیت یا بازگردانیدن یا گردانیدن به معنی 'تغییر دادن' قافیه شده است و یا باید 'اگر دانیم' خوانده به معنی 'اگر مرا بشناسی' و این نویسی تنها در دو دست‌نویس آمده است» (ص ۱۳۲).

* در همان ضبط متن می‌توان در مصراع دوم «مگر» را قید و «دانیم» را فعل دانست و این‌گونه خواند: «نگیرم فریبت مگر، دانیم»، یعنی: احتمالاً یا حتماً مرا می‌شناسی و می‌دانی که فریب تو را نخواهم خورد.

(۴۴) فرود آمد از شیده راهجوی سپرد اسب و درخ سیاوش بدوی

(۷۰۸/۴۶/۴)

«شیده نام اسب گئو است و سپس‌تر نیز نام او می‌آید» (ص ۱۳۴).

* از کاربردهای اندک‌شمار (۳ مورد) این واژه در شاهنامه نمی‌توان آن را قاطعانه اسم خاص و نام اسب دانست و این احتمال را هم باید در نظر داشت که شاید در معنای مطلق اسب سرخ مایل به سیاهی استعمال شده باشد. «شیده» در این معنی تا جایی که نگارنده جستجو کرده در فرهنگهای فارسی نیامده است اما حبیبی تقلیسی در قانون ادب آن را برابر فارسی «اشقر» و «شقر» آورده است (رک. رواقی، ۱۳۸۱: ۲۴۸ و ۴۹۵)، و چنانکه می‌دانیم «اشقر» یکی از صفات اسب است که در شاهنامه هم دیده می‌شود^۹ (مسکو ۱۴۰/۲۷۲/۷). عبدالقادر بغدادی در لغت شهنامه «شیده» را به معنی مطلق اسب از «شید: خورشید» دانسته است.

۹. این نکته را هم نمی‌توان نادیده گرفته که در شاهنامه، اسب گودرز «گلگون» و اسب بیژن «شیرنگ» خوانده شده (— خالقی ۲۳۹/۳-۴۶۶-۴۶۵) که هر دو صفاتی برگرفته از رنگ باره آنهاست. لذا دور نیست که اسب گئو، دیگر پهلوان این خاندان، نیز با توجه به رنگش «شیده: اشقر» نامیده شده باشد و این خود قرینه‌ای است که احتمالاً «شیده» - چنانکه گلگون و شیرنگ - اسم خاص نیست.

در هر حال، اين لغت از واژگان نادر و ويژه شاهنامه است كه تا به دست آمدن شواهد و قرينه‌هاى بيشتر، تنها در محدوده حدس و احتمال قابل بررسى است.

(۴۵) به شيده شباهنگ برسته تنگ چو جنگى پلنگان گرازان به جنگ
(۷۴۹/۴۹/۴)

«ميان شيده و شباهنگ به نياز وزن واو عطف افتاده است. به سخن ديگر، بيژن بر دو اسب زين مى‌گذارد، يکى بر شيده اسب گيو و ديگر بر اسب خود شباهنگ، از سوى ديگر نام اسب بيژن شيرنگ است» (ص ۱۳۵).

* ظاهراً بايد چنين گفت كه ميان «شيده» و «شباهنگ» (ى) اضافه وجود دارد (در اين باره، رك. شماره ۵۵ اين مقاله) نه حذف (و) عطف زيرا بيژن بر اسب گيو سوار شده است و از دنباله ابيات هم قرينه‌اى درباره اينكه او اسب خود را نيز به عنوان يدك با خود برده باشد به دست نمى‌آيد. به همين دليل «شباهنگ» صفت «شيده» است. ضمناً در بيت سخن از «تنگ بستن» بر شيده شباهنگ است نه «زين گذاشتن» بر آن.

(۴۶) از آهن بر آن آهن آبدار نيامد به زخم اندرون تاب‌دار
(۷۸۲/۵۱/۴)

«آهن آبدار شمشيرها بر تنهاى از آهن (پوشيده) در ضربه زدن تاب نياورد. مصراع يكم كمى پيچيدگى دارد. گويا بر به معنى تن است» (ص ۱۳۶).

* پيشنهاد نگارنده اين است كه «بر» حرف اضافه دانسته شود: از شدت ضربات آهن (= شمشير) بر آهن آبدار (= شمشير) ديگر، تيغها توانست مقاومت كند و: «فرو ريخت از دست گندآوران».

(۴۷) سپهيد يکى داستان زد برين كه دستور پيشش برآورد كين
كه هر مهترى كو روان كاسته‌ست ز نيكي بيچيدن آراسته است
(۱۰۰۷-۱۰۰۸/۶۴/۴)

«پادشاه در اين باره مثلى زد - و آن زمانى بود كه وزير بر او دشمن شده بود - كه هر بزرگى كه از پايه خود فرو افتاده است، خود را آماده كرده تا از راه نيكي سر بپيچد و بدى پيشه سازد» (ص ۱۳۹).
* از اين گزارش چنين برمى‌آيد كه شارح، «روان كاسته» را «مهترى كه از مقام خويش افتاده است» معنى كرده است، در حالى كه معنى «داراى روان پست و تيره» - در مقابل روشن روان و صاحب روان برين - دقيق‌تر است.

(۴۸) نيينى ز هر دو سپه كس به پاى ببرد روان، كينه ماند به جاى
(۱۱۲۶/۷۱/۴)

* در مصراع دوم، به احتمال بسیار، ضبط «بیزد» در سه نسخه فلورانس (۶۱۴ هـ ق)، بریتانیا (۸۴۱) و پاریس (۸۴۴) برتر است زیرا «پریدن روان»، که در آن «روان» همچون مرغی تصور شده، مبنای آیینی و اساطیری دارد و در معتقدات بعضی از ملل و مردمان (از جمله ایران)، «مرغ» نماد «جان» بوده است و چنین می‌پنداشتند که روح انسان در پیکر مرغ از تن او جدا می‌شود (رک. جابز، ۱۳۷۰: ۲۸؛ کزازی، ۱۳۶۷: ۱۲۹-۱۲۶؛ Jones, 1995: 67).

(۴۹) چرا من به کین برادر کمر
نبندم، نخارم برین کینه سر
(۱۳۵۱/۸۵/۴)

«برکاری سر نخاراندن کنایه است از 'در انجام آن کار هیچ درنگ نکردن'. در برخی از دست‌نویسها بخارم آمده است که آن هم معنی را می‌رساند، ولی به گمان نگارنده نخارم شیواتر است» (ص ۱۴۵).

* با توجه به اینکه بیت با ادات پرسش (چرا) آغاز می‌شود، ضبط «نخارم» معنا را دقیقاً معکوس می‌کند: «چرا سر نخارم؟» یعنی چرا درنگ نکنم؟ حال آنکه مقصود پیران «عدم تأخیر» است و این در ساخت پرسشی بیت از صورت «بخارم» حاصل می‌شود: چرا باید من (به کین برادر) سر بخارم؟ و چون استهزام انکاری است، یعنی: باید سر نخارم و درنگ نکنم.

(۵۰) گر ایدونک پیمان به جای آورد
سران را ز لشکر به پای آورد
(۱۷۵۹/۱۱۱/۴)

«به پای آوردن یعنی 'نابود کردن': اکنون اگر گودرز به پیمانی که بسته است کار کند، سران سپاه خود را نابود خواهد کرد» (ص ۱۵۰).

* برای قافیۀ مصراع دوم ضبط «جای» در چند دست‌نویس، از جمله فلورانس (← ۱۱۱/۴/ زیرونس ۲۹) مناسب‌تر به نظر می‌رسد و مراد از آن «جایگاه نبرد» است. پیران به تورانیان می‌گوید: اگر گودرز به پیمان خود وفا کند، پهلوانان تعیین‌شده را از میان لشکر به میدان خواهد آورد (ویلان ما با آنها روبرو می‌شوند) - و در بیت بعد ادامه می‌دهد - و اگر هم به صورت گروهی حمله کنند، نباید دست از نبرد بکشیم.

(۵۱) چو گودرز کشواد و پیران بهم
همه ساخته دور کرده ستم (!)
(۱۸۲۷/۱۱۶/۴)

* درباره این بیت که در متن با علامت نامفهومی یا فساد ضبط آمده، هیچ توضیحی داده نشده است اما لازم است که منظور از اسناد «دور کردن ستم» به گودرز و پیران روشن شود. آیا چون

این دو سپهسالار پهلوانانى را برای نبرد تعیین مى کنند و مانع از نبرد گروهى و خونریزى دو سپاه مى شوند، «ستم: ریخته شدن خون فراوان لشکریان» را دور کرده اند؟

(۵۲) به تورانیان بر بد آن جنگ بوم بد آورد کردند آهنگ بوم
(۱۹۸۵/۱۲۷/۴)

معنای مصراع دوم: «تورانیان از میدان نبرد عزم خانه و سرزمین خود کردند و رفتند» (ص ۱۵۳).
* این معنا با در نظر داشتن ایبات قبل و بعد و رویدادهای این بخش، چنانکه باید استوار و مناسب نیست. در صورت اصالت ضبط متن، شاید «بوم» در معنای «جغد» باشد که با «شومی» مصراع نخست کاملاً مرتبط است،^{۱۰} اما نگارنده فعلاً گزارش دقیق و مطلوبی برای مصراع دوم (با همین ضبط و «بوم: جغد») نیافته است.

(۵۳) دو تن نیز بودند هم رزم توز دو شهزاده ی گرد لشکرفروز
(۱۲۵/۱۷۸/۴)

* در این بیت «رزم توز» براساس ضبط چند نسخه، از جمله فلورانس (← ۱۷۸/۴/زیرنویس ۳) در متن آورده شده اما در بیتی دیگر (← ۳۰۷/۲۲/۴) صورت «رزم توز» در چندین دست نویس و باز از جمله فلورانس به «رزم یوز» تصحیح قیاسی شده است. شش بیت پایین تر از بیت مورد بحث نیز (← ۱۳۱/۱۷۸/۴)، «رزم یوز» از نسخه آکسفورد (۸۵۲ ه ق) به متن آورده شده و «رزم توز» در دست نویسهای فلورانس، توپقاپوسرای و بریتانیا (۸۹۱) در حاشیه مانده است. از این روی، پیشنهاد مى شود وجه ترجیح «رزم توز» بر «رزم یوز» در بیت مورد بحث توضیح داده و معلوم شود که چرا در اینجا، برخلاف یکی از آن دو بیت دیگر، تصحیح قیاسی (رزم توز ← رزم یوز) انجام نگرفته است؟

(۵۴) دمامد فرستد سلیح و سپاه خورش اشتران نگسلاند ز راه
(۲۸۰/۱۸۸/۴)

«پس از خورش کسره اضافه به نیاز وزن افتاده است» (ص ۱۶۴).
* اگر این ترکیب را «خورش اشتران» بدانیم که کسره اضافه اش به ضرورت وزنی حذف شده است، معنای آن «غذای شتران» خواهد بود حال آنکه محتملاً منظور «شتران حامل خورش سپاه» است و در این صورت «خورش اشتران» مقلوب ترکیب «اشتران خورش» و قرائت آن با همان سکون «ش» بی هیچ ضرورت وزنی خواهد بود.

(۵۵) نییره جهانندیده افراسیاب که از پشت شیران بریدی کباب
(۳۱۷/۱۹۰/۴)

۱۰. در شاهنامه «جغد» باز به نماد نحوست به کار رفته است (← خالقی ۲۲۸/۴/۹۰۶).

«پس از نبیره کسره اضافه به نیاز وزن افتاده است» (ص ۱۶۵).

* خالقی مطلق در متن «نبیره» را با سکون آورده است ولی آمدن کسره اضافه که به صورت ey تلفظ می‌شود (نبیره‌ی: nabire-y) نه تنها هیچ خللی در وزن پیش نمی‌آورد بلکه آن را کامل تیز می‌کند.^{۱۱} «این 'ی' بدل از کسره از گویش مردم خراسان وارد شعر فارسی شده است و باید جداگانه (ی) نوشته شود.»^{۱۲} در ۹ مورد دیگر هم که به ترتیب در صفحات ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۳۶ و ۲۳۷ یادداشت‌های شاهنامه آمده است، افتادگی کسره اضافه وجود ندارد و در همه آنها نیز باید در متن (ی) بدل از کسره پس از (ه) افزوده و خوانده شود.

(۵۶) یکی بنده بودم من او را روان نه جنگی سوارم اگر پهلوان
(۶۸۸/۲۱۵/۴)

«روان در اینجا یعنی 'رهی'» (ص ۱۶۸).

* نخست اینکه «روان» به معنی «رهی» ظاهراً شاهد دیگری ندارد. ثانیاً، با بودن «بنده» در مصراع اول، «روان» در این معنی حشو خواهد بود. لذا پیشنهاد می‌شود که آن را به معنایی مانند «پیوسته و صرفاً» بگیریم: من فقط خدمتکار او بودم و بس.

(۵۷) از آن ماه دیدار جنگی سوار از آن سروین بر لب جویبار
(۷۰۴/۲۱۶/۴)

«خواست از مفعول نامذکور سیاهش است» (ص ۱۶۹).

* احتمالاً در اینجا سهوی روی داده زیرا مراد افراسیاب فرزندش شیده است که به دست کیخسرو کشته شده و پدر سوگوار اوست.

(۵۸) همه گنج ترکان شما را دهم بر آن گنج دادن سپاسی نهم
(۱۴۵۴/۲۶۳/۴)

«گنج ترکان را به شما می‌بخشم (و از اینکه می‌پذیرید) سپاس هم می‌گویم - در ادب بخشش آمده است که بخشنده باید از گیرنده سپاس‌گزار باشد» (ص ۱۷۷).

* «سپاس نهادن» چنانکه بارها در شاهنامه آمده (برای نمونه ← خالقی ۷۳/۱۶۷/۱) به معنی «منت‌دار کردن» است و در اینجا کیخسرو به ایرانیان می‌گوید: گنجهای توراتیان را به شما می‌بخشم و با این لطف، شما را رهین مهر و کرم خویش می‌کنم.

۱۱. بدین معنی که با «نبیره» رکن اول در تقطیع، زحافِ فِعال (U - U) است اما با «نبیره‌ی» همان پایه اصلی فِعالن (U - -).

۱۲. این توضیح شفعی کذکنی است که ولی‌الله درودیان در یادداشت‌های خویش دربارهٔ حافظ‌نامهٔ بهاء‌الدین خرمشاهی (← ج ۲، ص ۱۴۹۴) نقل کرده است.

(۵۹) ز سرها همه ترک‌ها برگرفت
بماند اندر آن شاه ترکان شگفت
(۱۶۴۱/۲۷۶/۴)

* در مصراع نخست، «ترک‌ها» بايد به «ترگ‌ها» اصلاح شود.

(۶۰) ز بس ناله‌ى نای و بانگ سرود
همى داد گل جام مى را درود
(۱۸۱۵/۲۸۷/۴)

«گل کنایه از 'مى سرخ' است» (ص ۱۸۳).

* از آنجا که «گل» يکى از لوازم بزم و مجالس ياده‌گسارى بوده است (مثلاً ← ۳۳۸/۲۶/۵)
پیشنهاد مى‌شود که در اين بيت در همان معنای اصلی واژه دانسته شود.

(۶۱) به قلب اندرون شاه مکران بخش
به ژوبين و ز آن خستگى هم نرست
(۱۹۳۱/۲۹۴/۴)

«شاه مکران که در قلب سپاه بود با خوردن ژوبين زخمى گشت و بدان سبب نتوانست بگریزد و گرفتار شد» (ص ۱۸۴).

* معنای دقیق‌تر مصراع دوم اين است که شاه مکران بر اثر زخم ژوبين کشته شد و جان به در نبرد.
در بيتهاى بعدى هم سخن از پيکر بى جان اوست که به دست لشکر ايران افتاده و کيخسرو مانع از بریدن سر او مى‌شود.

(۶۲) دل پير از آن آگهى تازه شد
تو گفتى که بر ديگر اندازه شد
(۲۱۶۲/۳۰۸/۴)

«پير در اینجا صفت دل است، به معنای 'افسرده، دژم'» (ص ۱۸۷).

* چون در بيت قبل مى‌گويد که کيخسرو: هيروان فرستاد چندی زرى + سوي پارس نزديک کاوس کى، و در بيتهاى بعدى نيز سخن از آماده شدن کاووس برای پيشواز از کيخسرو است، پیشنهاد مى‌شود که «پير»، «کاووس» معنا شود. اسناد صفت «پير» به کاووس از آن روى است که چند صد بيت بعد به ۱۵۰ سالگى و مرگ او اشاره شده است (← ۲۴۱۵-۲۴۱۷/۳۲۵/۴).

(۶۳) همى پوست دژند بر روى به چرم
کسى را نبينم به چشم آب شرم
(۲۳۳۹/۳۲۰/۴)

«به چرم يعنى 'به سبب آن کمند چرمين (که هوم بر افراسياب بسته بود)» (ص ۱۸۹).

* چون اين بيت از زبان افراسياب است و يک بيت پيش از آن خطاب به گرسيز مى‌گويد: «روانه ز تو پر ز تيمار گشت» احتمالاً منظور از «چرم» پوست گاوى است که به دستور کيخسرو بر کتف گرسيز دوخته‌اند: «همى دوخت بر کتف او خام گاو» تا از ناله و زارى او افراسياب خود را تسليم کند

(۶۴) ز تو یافتم فرّ و اورنگ و تخت بزرگی و دیهیم و هم تاج و تخت
(۲۴۱۰۳/۲۵/۴)

* ظاهراً در قافیۀ مصراع نخست، «بخت» به جای «تخت» درست است.

(۶۵) چنین گفت کای برتر از جان پاک برآرنده آتش از تیره خاک
(۲۴۷۳/۳۲۹/۴)

مصراع دوم: «مضمون اشاره به آفرینش زمین و آسمان دارد و آتش کنایه از 'خورشید' است (←
۳۷/۶)» (ص ۱۹۱).

* در این بیت و بیت مورد ارجاع شارح در دیباجۀ شاهنامه،^{۱۳} «آتش» در معنای اصلی (غیرکنایی یا غیراستعاری) به کار رفته است. در این بیت، منظور فردوسی آفرینش عنصر آتش بر کرۀ خاکی است.

(۶۶) بگویم کار گذشته بسی کزین پس نبیند ما را بسی
(۳۰۴۰/۳۶۶/۴)

* طبق ضبط متن، بیت قافیه ندارد و در یادداشتها هم توضیحی درباره آن نیامده است. در زیرنویسهای متن، نسخه‌بدلی برای قافیۀ مصراع دوم داده نشده اما در چاپ عکسی نسخه فلورانس (ص ۵۲۰) و نیز نسخه برگردان دست‌نویس لندن/بریتانیا (برگ ۱۳۹a) قافیۀ آن «کسی» است و ضبط درست نیز همین است. در میان چاپهای معتبر شاهنامه، تنها تصحیح ژول مول (۳۰۸۸/۱۱۲۴) در مصراع دوم با متن خالقی مطلق مطابقت دارد.

(۶۷) چو دیدند کردند زو آفرین بر آن فرزند آفتاب زمین
(۴۳۲/۳۲/۵)

«چون گرگ را کشته دیدند به سبب کشته شدن او، خورشید را نیایش کردند - گویا در اینجا به مهرپرستی رومیان اشاره‌ای دارد» (ص ۲۰۹).

* به احتمال بسیار، در مصراع دوم، «فرزند آفتاب زمین» استعاره از «گشتاسپ» است و میرین و هیشوی به سبب گرگ اوژنی، او را می‌ستایند نه خورشید را. صفت اشاره «آن» و مضاف‌الیه «زمین» نیز قراین تأیید این گمان است.

(۶۸) هلا - گفت - برخیز و پاسخش کن نکال تگینان خلخش کن
(۲۱۲/۹۶/۵)

۱۳. یکی آتش بر شده تابناک میان باد و آب از بر تیره خاک؛ شارح، خود در جای دیگر، «آتش» را در این بیت به همان معنای اصلی و نام یک از آخشجان دانسته است (یک خالقی مطلق، ۱۳۷۰: ۶۰؛ ۱۳۸۰: ۱۰).

«نوشین ... نکال را تازی و به معنی 'شکنجه، کیفر، رنج و آزار' می‌داند ... و در پایان نوشته است نکال فارسی به معنی 'زغال' با بیت دقیقی جور نمی‌آید ولی نکال تازی نیز با بیت دقیقی چندان سازگار نیست. از سوی دیگر شاید نکال و نکال گشته نگار و گویشی از آن باشد ... نگار در اینجا یعنی 'عروسک، بازیچه ← مضحکه و سبک شدن'» (ص ۲۲۴).

* با ضبط «نکال» معنای بیت دقیقی این است: چنان پاسخی به او بده که موجب بیم و نگرانی دلاوران خنخ شود. با توجه به اینکه دو بیت بعد هم می‌خوانیم: نبشتند نامه زی ارجاسپ زشت + هم اندر خور آن کجا او نبشت، «نکال» معنای استوارتری نسبت به «نگار» دارد زیرا خواست گشتاسپ دادن پاسخی درشت و کوبنده به ارجاسپ است نه استهزای او.

(۶۹) جو دانست خاقان که ماندند بس نیارد شدن پیش او هیچ کس

(۷۵۵/۱۴۶/۵)

«چون ارجاسپ دانست که تنها او و چند تن (از بزرگان لشکر او) برجای مانده‌اند (؟) ...» (ص ۲۳۴).

* از این گزارش چنین برمی‌آید که «بس ماندن» در مصراع نخست «تنها ماندن» معنا شده است ولی ظاهراً «درمانده شدن و ناتوانی» دقیق‌تر است.

(۷۰) چو این نامه افتاد در دست من به ماهی گراینده شد شست من

نگه کردم این نظم سست آمدم بسی بیت ناتندرست آمدم

(۱۰۲۹-۱۰۳۰/۱۷۵/۵)

«چون سروده دقیقی به دست من افتاد، شست اندیشه را به شکار ماهی شعر به دریای سخن انداختم، ولی چون در آنچه به چنگ افتاد دقت کردم، سخن را ناتوان یافتم و بیتهای ناستوار در آن بسیار» (ص ۲۴۱).

* پیشنهاد می‌شود که در مصراع دوم بیت نخست، «به ماهی گراینده شدن شست» کنایه از «کامیابی و نشاط ناشی از آن» دانسته شود. شادمانی فردوسی از دستیابی به هزار و چند بیت دقیقی به دو دلیل است. نخست اینکه با گنجاندن آنها در بخش مربوط و تبعاً فارغ شدن از سرایش مجدد آن قسمت، در کار نظم تاریخ ملی ایران، هزار بیت پیش افتاده است. ثانیاً، همان‌گونه که خود یادآور می‌شود، با آوردن آن ابیات، امکان داوری سخن‌سنجان (به‌ویژه محمود غزنوی) را درباره قدرت طبع خویش و دقیقی فراهم آورده است.

(۷۱) یکی نامه بود از گه باستان سخنهای آن بر منش راستان

(۱۰۳۷/۱۷۵/۵)

«پس از منش کسره اضافه به نیاز وزن افتاده است» (ص ۲۴۱).

* از این توضیح و نیز فاصله بین «بر» و «منش» در حروف چینی متن چنین برمی آید که مصحح مصراع دوم را «بر منش راستان» به معنی «مطابق خوی و ویژگی راستان» خوانده است، در صورتی که وجه برتر «برمنش راستان: راستان برمنش» است: آن کتاب (نامه باستان) شامل داستانهایی از زبان راویان صادق و والا منش بود. ترکیباتی نظیر «دفتر راستان» (← خالقی ۳۲/۱۷۱/۴)، «گفته راستان» (← خالقی ۷۳/۱۷۴/۴) و «دانشی راستان» (← مسکو ۴۰۸۲/۲۹۲/۸) درباره منبع شاهنامه در جاهای دیگر، مؤید قرائت و معنای پیشنهادی است به ویژه «دانشی راستان» که نشان می دهد در بیت مورد بحث نیز «برمنش» - همچون «دانشی» - صفت «راستان» است.

(۷۲) که من بنده بر دست ایشان تباه نگردم، نه از بیم فریادخواه
(۱۰۸۶/۱۸۰/۵)

«لهراسب از خداوند می خواهد که او را نه بر دست دشمن تباه کند و نه از ترس مردم بیگناه و یاری خواه که از او چشم یاری دارند» (ص ۲۴۲).

* معنای مصراع دوم، که بر اثر خواندن «بیم فریادخواه» با کسره اضافه حاصل شده است، دقیق و استوار نمی نماید و با درنگی میان «بیم» و «فریادخواه» (.. نه از بیم، فریادخواه) این گزارش پیشنهاد می شود: نه به دست دشمن کشته شوم و نه از ترس، از آنها زنهار بخواهم.

(۷۳) پر آژنگ رویی بی آیین و زشت بدان تیرگی جادوی ها نبشت
(۲۰۹/۲۳۷/۵)

«رخساری داشت پرچین و چروک و ناپسند و زشت و با تنی دوزخی، در جادوگری استادی چیره دست بود» (ص ۲۵۷).

* معنای پیشنهادی برای مصراع دوم: بر چهره زشت و تیره خویش جادوکرد تا: «بسان یکی ترک شد خوب روی».

(۷۴) بدادش سه جام دمامد نیید می سرخ و جام از گل شنبلید
(۲۸۴/۲۴۴/۵)

«شنبلید کنایه از 'بلور' است» (ص ۲۵۹).

* دقیق تر آن است که «گل شنبلید» به مناسبت رنگ آن، کنایه از «زرد یا زر» دانسته شود^{۱۴} چون منظور می سرخ در جام زرد/زرین است.

۱۴. «شنبلید» به نشان «زردی» بارها در شاهنامه به کار رفته است. از جمله، رک. خالقی ۳۷۴/۲۵۱/۵. ۱۳۶/۵۲۶/۵

(۷۵) کسی را که دختر بود آبکش
 پسر در غم و باب در خواب خوش
 پدر آسمان باد و مادر زمین
 نخوانم برین روزگار آفرین
 (۵۶۲-۵۶۳/۲۲۶/۵)

بیت دوم: «یعنی (فرزندانی که روزگارشان چنین می‌گذرد، به راستی از پدر و مادر بی بهره‌اند)، پدرشان آسمان است و مادرشان زمین» (ص ۲۶۴).

* پیشنهاد دیگر این است که به قرینه فعل «باد»، بیت را نفرین (اسفندیار یا فردوسی) برگشتاسپ بدانیم: آرزو دارم که گشتاسپ، که فرزندانش گرفتار و اندوهناک‌اند و خود او آسوده و فارغ سرگردان و بی‌پناه شود یا بمیرد (جان را به پدرش آسمان و کالبد را به مادرش زمین بسپرد).^{۱۵}

(۷۶) بدو گفت کز مرد بازارگان
 بیابی کنون تیغ دینارگان
 (۶۵۳/۲۷۳/۵)

«نسبت شمشیر به دینار یا برای بهای آن است یا رنگ. گویا در اینجا برداشت نخستین نزدیک‌تر است: اکنون از مرد بازارگان شمشیری پر بها (یا: دینار رنگ) بگیری» (ص ۲۶۶).

* وجه دیگر، خواندن «تیغ دینارگان» بدون کسره اضافه است: «بیابی کنون تیغ، دینارگان»، یعنی: اکنون از مرد بازارگان و اسفندیار، به جای دینار، شمشیر خواهی گرفت.

(۷۷) هوا خوشگوار و زمین پرنگار
 توگفتی به تیر اندر آمد بهار
 (۸۱۳/۲۸۶/۵)

در باره مصرع دوم: «نویسش دی در دست‌نویس و^{۱۶} ظاهراً بهتر است از تیر که میانه تابستان است. از سوی دیگر، گمان نمی‌رود در اصل دی بوده و در همه دست‌نویسهای دیگر آن را به تیر گردانیده باشند. دور نیست که به سبب نگرفتن کیسه ماه تیر به زمستان افتاده بوده باشد یعنی در اصل همان تیر بوده است، منتها ماهی در زمستان» (ص ۲۶۹).

* در اینجا ضبط درست همان «تیر» و به معنای «فصل پاییز» است (رک. اسدی طوسی، ۱۳۶۵: ۱۰۲؛ علوی طوسی، ۱۳۵۳: ۳۷) که در این معنی یک بار دیگر در شاهنامه (← مسکو، ۲۷۰/۳۳۱/۸) و به‌کرات در شعر فارسی به کار رفته است (در این باره، رک. اسماعیل پور، ۱۳۸۲: ۱۶؛ مینوی، ۱۳۸۱: ۴۵-۴۴).

(۷۸) که من سام یل را نخوانم دلیر
 کزو بیشه بگذاشتی تزه شیر
 (۶۰۵/۳۴۲/۵)

۱۵. تقریباً مشابه این بیت رودکی در سوگ مرادی:

جان گرامی به پدر باز داد

کالبد تیره به مادر سپرد

(رودکی، ۱۳۷۸: ۱۸)

«من کسی هستم که پهلوانی چون سام یل را که از ترس او شیر تر بیشه را رها می‌کرد، دلیر نمی‌شمارم» (ص ۲۹۰).

* از سیاق سخن رستم در چند بیت قبل و بعد این‌گونه برمی‌آید که ضبط درست در مصراع نخست احتمالاً «بخوانم» - از دست نویسه‌های توبقاپوسرای (۷۳۱ هـ ق) و بریتانیا (۸۹۱) - است.^{۱۷} زیرا رستم در بیت پسین می‌گوید: «به گیتی منم زو کنون یادگار» و پیداست که نازیدن به کسی که او را یل «نمی‌خواند» منطقی نیست. همچنین در این چند بیت، رستم که از کار اسفندیار (نخاندن او به مهمانی) آزرده و خشمگین است و به شأن و شکوه خویش اشاره می‌کند، بعید است که نیای نامدارش را یل «نخواند». با ضبط «بخوانم» حصر و قصری هم ایجاد می‌شود که می‌تواند تعریضی به اسفندیار باشد: فقط سام یل، دلیر است و تو (اسفندیار) در نظر من در پایه یلان نیستی.

(۷۹) شگفتی نمایم هم امشب ترا بیندم ز گفتار بد لب ترا

(۱۲۰۲/۴۰۲/۵)

مصراع دوم: «دهان دیگران [را] از گفتار بد درباره تو می‌بینم» (ص ۳۰۸).

* گویا خواست سیمرغ در مصراع دوم این است که دهان تو (رستم) را از سخنان اندیشه‌حیز و ملال‌انگیز می‌بینم و مراد از «گفتار بد» ظاهراً اظهار نگرانی رستم از شکست در برابر اسفندیار و دربند شدن است که سیمرغ می‌خواهد با تدبیرگز و آب رز تهمتن را از آن برهاند.

(۸۰) جواز بیهشی باز هوش آمدند بنزدیک فرخ سروش آمدند

(۱۵۵۵/۴۲۸/۵)

«نگارنده نمی‌داند که شاعر از فرخ سروش چه در نظر دارد» (ص ۳۱۷).

* به احتمال بسیار، منظور از «سروش» همان ایزد مشهور آیین زرتشتی است و چون در دییات مزدیسنی برای او نقشی در روز رستاخیز و داوری اعمال انسانها قائل شده‌اند (رک. پورداوود، ۱۳۷۷: ۱/۵۱۷؛ رضی، ۱۳۸۱: ۱۴۰۱ و ۱۴۱۱-۱۴۰۹) خواهران زرتشتی اسفندیار (همای و به‌آفرید) پس از سوگواری بر سر تابوت او به ستایش و نیایش این ایزد می‌پردازند تا یار و راهنمای روان برادرشان در آن جهان باشد (درباره این بیت، همچنین رک. کزازی، ۱۳۸۴ الف: ۷۹۶).

(۸۱) به نخجیر لشکر پراکنده شد اگر کننده‌گر سوی آکنده شد

(۱۵۵/۴۵۱/۵)

۱۷. درینج نسخه مورد استفاده در تصحیح خالقی مطلق، حرف اول بدران نقطه (بخوانم) است (← ۳۴۲/۵ زرنورس).

«کنده‌گر یعنی 'چاه‌کن' و گویا در شاهنامه همین یک‌بار به کار رفته است. اگر آگنده را به معنی 'پر، انباشته' بگیریم گویا معنی درستی از این مصراع برنیاید. در برهان قاطع برای این واژه معنی 'طویل، اصطبل، پایگاه' نیز داده شده است. شاید در اینجا به همین معنی به کار رفته باشد: در شکارگاه لشکر پراکنده گشت و چاه‌کن‌ها (چاهها را رها کردند) و به باشگاه خود رفتند (۴)» (ص ۳۳۶).

* پیشنهاد نگارنده این است که مصراع دوم با درنگی بین «کنده» و «گر» خوانده شود: «اگر کنده، گر سوی آگنده شد». با این قرائت «اگر» و «گر» حروف ربط تسویه و «کنده: خندق، چاله» در برابر «آگنده: پر» خواهد بود و معنای بیت این است: پس از پراکنده شدن سواران همراه رستم در نخچیرگاه، گروهی از آنها به سوی چاههایی که شاه کابل کنده بود رفتند و گروهی دیگر به بخشهایی از شکارگاه که کنده و چاه نداشت و «آگنده» بود. در بیت بعدی نیز تصریح شده که زواره و رستم چون اجلشان رسیده بود از مسیری رفتند که «کنده» داشت.

(۸۲) چنین گفت کاین شگفتی شگفت - کزین برتر اندازه نتوان گرفت
(۱۷۷/۵۰۱/۵)

«رشنواد گفت: شگفتا از این معجزه حیرت‌انگیز که از این بیشتر نمی‌توان عبرت گرفت» (ص ۳۵۰).

* پیشنهاد برای مصراع دوم: نمی‌توان نمونه‌ای نادرتر از این (شگفتی) تصور کرد.

(۸۳) همه لشکر روم برهم درید کسی از یلان خویشان را ندید
(۲۱۴/۵۰۴/۵)

مصراع دوم: «مضمون در پیوند با بیت سپسین یعنی: دلبران همه خود را فراموش کردند (و از جان گذشته به دشمن تاختند)» (ص ۳۵۱).

* برداشت دیگر این است که در مصراع دوم فاعل را یا «یلان لشکر روم» بدانیم که از صولت داراب خود را باخته‌اند و یا «داراب» که کسی از پهلوانان روم را هم‌وارد خویشان نمی‌یابد.

(۸۴) ببخشید بر مرزبانان روم هر آن کس که بودند از آباد بوم
(۸۲/۵۲۲/۵)

«داراب (پس از آنکه مقدار باز سالیانه تعیین شد) بر بزرگان لشکر روم و دیگر کسانی که از روم بودند، بخشایش آورد» (ص ۳۵۵).

* ظاهراً «بخشیدن» در معنای «تقسیم و تعیین کردن» به کار رفته است و منظور با توجه به بیت پیشین این است که فیلتوس (یا خود داراب) سهم هر یک از مردم روم را - اعم از کهنتر و مهتر - برای پرداخت باز سالانه تعیین کرد.

(۸۵) به بالای ارونند و بویا برش سکندر همی خواندی مادرش

(۱۰۸/۵۲۴/۵)

«اروند نام پدر لهراسپ است» (ص ۳۵۶).

* بسیار بعید می‌نماید که در اینجا فردوسی «اروند» را که پیش از این نام و در شاهنامه تنها دو بار و آن هم به صورت «اورند» آمده است (← خالقی ۵/ ۳۵۰-۳۴۹/۳۴۹-۶۹۲) در معنای «نام پدر لهراسپ» و به عنوان مشبّه به بالای بَرز به کار برده باشد. از همین روی پیشنهاد می‌شود که مصراع اول با سکون و درنگی بر «بالای» خوانده شود: «به بالای، ارونند و بویا برش». با این قرائت، «اروند» به معنی «زیبا و شکوهمند» خواهد بود: به بالا، ارونند بود.

(۸۶) در بخش «پژوهشهای نوین به زبانهای غربی» در کتابنامه (ص سیزده و چهارده) این مقاله نیز دربارهٔ بخش یکم یادداشتهای شاهنامه باید افزوده شود:

Hanaway, William, "Yad-dashtha-yi Shahnameh/Notes on the Shahnameh", *Iranian Studies*, Vol. 37, No. 4, December 2004, pp. 708-710.

منابع

- استاجی، ابراهیم، ۱۳۸۱، «رومی: آلیازی فوت‌شده از فرهنگها»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، ش ۱۳۸ و ۱۳۹.
- اسدی طوسی، ابومصور احمد بن علی، ۱۳۶۵، *لغت فارس، تصحیح و تحشیه فتح‌الله مجتبیی و علی اشرف صادقی*، تهران: خوارزمی.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم، ۱۳۸۲، «درآمدی بر اسطوره»، *زیر آسمانهای نور*، تهران: نشر افکار و سازمان میراث فرهنگی.
- بغدادی، عبدالنادر، ۱۳۸۲، *لغت شاهنامه، تصحیح کارل گ. زالمان، ترجمه و توضیح و تعلیق توفیق ه. سبحانی و علی رواقی*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- پوردارود، ابراهیم (تفسیر و تألیف)، ۱۳۷۷، *یشت‌ها*، تهران: اساطیر.
- جایز، گرزود، ۱۳۷۰، *سمیل‌ها (کتاب اول: جانوران)*، ترجمه و تألیف محمدرضا بقایور، ناشر: مترجم.
- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۷۰، «جهان‌شناسی شاهنامه»، *ایران‌شناسی*، س ۳، ش ۱.
- _____، ۱۳۸۰، *یادداشتهای شاهنامه*، نیویورک: بنیاد میراث ایران، بخش یکم.
- _____، ۱۳۸۱، *سخنهای دیرینه*، به کوشش علی دهباشی، تهران: نشر افکار.
- رضی، هاشم، ۱۳۸۱، *دانش‌نامه ایران باستان*، تهران: سخن.
- رواقی، علی، ۱۳۸۱، *ذیل فرهنگهای فارسی*، با همکاری مریم میرشمسی، تهران: هرمس.
- رودکی، جعفر بن محمد، ۱۳۷۸، *دیوان شعر*، تصحیح جعفر شعار، تهران: قطره.
- علوی طوسی، محمد بن الرضا بن محمد، ۱۳۵۳، *معجم شاهنامه*، تصحیح حسین خدیوچم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۶۹، شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخه کتابخانه ملی فلورانس مورخ ۶۱۴ هـ ق)، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی و انتشارات دانشگاه تهران.
- _____، ۱۳۷۳، شاهنامه، تصحیح ژول مول، تهران: سخن.
- _____، ۱۳۷۳ الف، شاهنامه، ویراسته مهدی قریب و محمدعلی بهبودی، تهران: توس.
- _____، ۱۳۷۴، شاهنامه (براساس چاپ مسکوا)، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- _____، ۱۳۷۹، شاهنامه، تصحیح مصطفی جیحونی، اصفهان: شاهنامه‌پژوهی.
- _____، ۱۳۷۹ الف، شاهنامه فردوسی همراه با خمسة نظامی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____، ۱۳۸۴، شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه بریتانیا مشهور به شاهنامه لندن)، نسخه برگردانان ایرج افشار و محمود امیدسالار، تهران: طلايه.
- _____، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، تهران: روزبهان، ۱۳۶۸؛ دفتر سوم، چهارم و پنجم، کالیفرنیا و نیویورک: بنیاد میراث ایران، ۱۳۷۱، ۱۳۷۳، ۱۳۷۵؛ دفتر ششم با همکاری محمود امیدسالار، نیویورک: بنیاد میراث ایران، ۱۳۸۴.
- کزازی، میرجلال‌الدین، ۱۳۶۷، «پاره‌ای از اندیشه‌های مهری در دیوان حافظ»، حافظ‌شناسی، به کوشش سعید نیاز کرمانی، تهران: یازنگ، ج ۱۰.
- _____، ۱۳۸۳، نامه باستان (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی)، تهران: سمت، ج ۴.
- _____، ۱۳۸۴، نامه باستان (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی)، تهران: سمت، ج ۵.
- _____، ۱۳۸۴ الف، نامه باستان (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی)، تهران: سمت، ج ۶.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود، ۱۳۶۳، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- مینوی، مجتبی، ۱۳۸۱، «هدایة المتعلمین در طب، یکی از نسخ خطی مهم فارسی»، آئینه میراث، ش ۱۶.